

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

مسئله‌ي کلام نفسي

يکي از مطالبی که لازم است به صورت مختصر و گذرا اشاره کنیم، مسئله‌ي کلام نفسي است که، اشاعره آن را پذیرفته‌اند، اما معتزله و قاطبه‌ي امامیه کلام نفسي را نپذیرفته‌اند و علت طرح این بحث دو مطلب هست؛ یکی اینکه اصلاً آیا غیر از کلام لفظي چیزی به نام کلام نفسي داریم یا نه؟

مطلب دوم اینکه اشاعره که قائل به کلام نفسي شده و به دنبال آن، قائل به تغایر بین طلب و اراده شده‌اند، آیا بین پذیرفتن این مبنا و پذیرفتن تغایر بین طلب و اراده ملازمه‌اي وجود دارد یا نه؟ از طرف دیگر اگر کسی منکر کلام نفسي شد و کلام نفسي را نپذیرفت، آیا ملازمه وجود دارد که قائل به اتحاد بین طلب و اراده شود یا اینکه ملازمه‌اي نیست؟

افرادی داریم که منکر کلام نفسي‌اند و در اصل کلام نفسي با اشاعره مخالفت کرده‌اند، اما قائل به تغایر بین طلب و اراده‌اند، مثل مرحوم محقق بروجردي و مرحوم محقق خوئي (اعلي الله مقامهما الشریف) و عده‌ي دیگری که، از یک طرف کلام نفسي را انکار کرده‌اند، اما از طرف دیگر، اتحاد بین طلب و اراده را نپذیرفته و قائل‌اند به اینکه، حقیقت و مفهوم طلب و مفهوم اراده با یکدیگر تغایر دارد، برخلاف نظریه‌ي مرحوم آخوند خراساني (قدس سره الشریف) که معتقد است طلب و اراده، مفهوماً و حقیقتاً و انشاءً یکی هست.

بنابراین این بحث کلام نفسي از دو جهت اهمیت دارد، یکی اینکه آیا وراء کلام لفظي آنطوري که اشاعره گفته‌اند: کلامی به نام کلام نفسي داریم یا نه؟ و دوم اینکه آیا بین این بحث و بحث طلب و اراده، آیا ملازمه‌اي وجود دارد یا نه؟

ریشه بحث کلام نفسي

مسئله‌ي کلام نفسي، ریشه‌اش از اولین نزاع بین اشاعره و معتزله شروع شد. اولین نزاعی که بین اشاعره و معتزله شروع بوده، نزاع در حدوث و قدم قرآن است.

اشاعره قائل بوده‌اند به اینکه «قرآن قدیم» حتی آنطوري که شارح مواقف در کتاب مواقف دارد، بعضی از حنبلی‌ها آنقدر جمود را به حدّ اعلي رسانده‌اند که گفته‌اند: نه تنها کلام خدا قدیم است، بلکه جلد قرآن هم قدیم است، غلاف قرآن هم قدیم است، کاغذ قرآن هم قدیم است. اما در مقابل معتزله گفته‌اند: نه، ما چیزی غیر از کلام لفظي نداریم.

آن وقت بحث‌شان کشیده شد به این صفت متکلم بودن خداوند و اینکه وقتی می‌گوییم: «وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا» از این آیه‌ی شریفه، وقتی متکلم بودن خداوند را استفاده می‌کنیم، آیا متکلم بودن خداوند از صفات ذاتیه است یا از صفات فعلیه؟

اشاعره قائل‌اند به اینکه، متکلم بودن خداوند، مانند قدرت و علم از صفات ذاتیه‌ی خداوند است. صفات ذاتیه هم دو خصوصیت دارند، هم قائم به ذات‌اند، یعنی در وجود این صفت، غیر از ذات چیز دیگری دخالت ندارد یعنی به اختلاف احوال و اشخاص و حالات و ازمه و امکنه فرقی نمی‌کند.

وقتی می‌گوییم: خداوند قدیر است، «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» یا «يَكُلُّ شَيْءٌ عِلْمٌ»، هیچ فرقی نمی‌کند، اینطور نیست که تغییر در حالات و اشخاص و زمان، در این علم هم یک تغییری به وجود بیاورد. اشاعره گفته‌اند: تکلم هم از صفات ذاتیه‌ی خداوند است که، قائم به نفس است.

اشاعره گفته‌اند: قبول داریم که کلامی، به نام کلام لفظی داریم، اما وراء این کلام لفظی، حقیقتی قائم به نفس و صفتی قائم به ذات خداوند است که، حقیقت کلام آن کلام است و از آن تعبیر به کلام نفسی می‌کنند.

معتزله - که در رأس‌شان واصل بن عطا است که، شاگرد حسن بصری بود و از درس حسن بصری بیرون آمد و خودش شاگردانی پیدا کرد و معروف به معتزله شدند، چون اعتزال از درس استاد پیدا کردند - قائل شده‌اند به اینکه تکلم از صفات فعلیه‌ی خداوند تبارک و تعالی است. اوصاف فعلیه آن است که به اشخاص و حالات، زمان‌ها و مکان‌های مختلف تغییر پیدا می‌کند، مثل صفت رازقیت که، وقتی خداوند می‌خواهد رازق باشد، باید یک مرزوق منه باشد، باید کسی باشد که این رزق به او تعلق پیدا کند، خالقیت همینطور، این که می‌گوییم: خداوند خالق انسان است، این خالقیت صفت فعل خداوند است که یک امر حادث است و قدیم نیست.

دو نظریه دیگر در کلام امام(ره)

امام(رضوان الله علیه) در رساله‌ای که در طلب و اراده دارد، غیر از این دو نظریه، دو نظر دیگر را هم بیان کرده‌اند؛ یک نظر فرموده‌اند: «قال: بعض اهل التحقيق»، بعضی از محققین فلاسفه و حکما گفته‌اند: تکلمی که خداوند دارد، برخلاف تکلمی است که انسان دارد.

خداوند که می‌گوییم: متکلم است، یعنی به وسیله‌ی آلتی، کلام را در آن آلت و آن شیء ایجاد می‌کند، مثل جایی که شجره با موسی تکلم کرد یا سنگریزه با پیامبر تکلم کرد. معتزله می‌گویند: تکلم خداوند مثل تکلم انسان است یعنی همان طوری که انسان با این دهان و زبان و وسائلی که خدا به او داده تکلم می‌کند، خداوند هم جسم نیست، اما ایجاد در یک شیئی مثلاً به نام شجره یا سنگریزه تکلم می‌کند.

اما بعضی از محققین گفته‌اند: این چنین نیست که شجره و سنگریزه آلت برای تکلم خداوند باشد. خداوند که تکلم می‌کند، کلام را خلق و ایجاد می‌کند، ولو اینکه هیچ آلتی هم در کار نباشد.

امام(ره) یک نظریه‌ای هم خودشان داده و فرموده‌اند: متکلم بودن خداوند به معنای وحی است و اینکه حقیقت وحی چیست را نمی‌توانیم بفهمیم. انسان باید در مراتب علمی، به همراه ریاضت‌های سخت عملی، خودش را به جایی برساند که بفهمد وحی چیست؟ اما از نظر علمی نمی‌توانیم حقیقت وحی را بیان کنیم.

فرموده‌اند: دلیل ما که می‌گوییم: تکلم به معنای وحی است این است که، می‌گوییم: قرآن کلام الله است، قرآن هم غیر از وحی چیزی نیست، پس کلام الله، حقیقتی غیر از وحی ندارد.

در مقام بحث در این نیستیم که، آیا در میان این چهار نظریه، نظریه‌ی اشاعره درست است، یا نظریه‌ی معتزله، یا نظریه بعض اهل التحقیق، یا نظری که امام (رضوان الله علیه) داده‌اند؟ اجمالاً آنچه هست این است که، اشاعره وراء این کلام لفظی در مورد خداوند، یک کلام نفسی را قائل شده‌اند.

آنچه که در ابتدا اشاعره را وادار کرده که، کلام نفسی را قائل شوند این است که، این الفاظ حادث‌اند و حادث نمی‌تواند در قدیم حلول کند، پس باید کلام خدا قدیم باشد و «حلول القدیم فی القدیم» اشکالی ندارد. لکن اشاعره مسئله را از خداوند هم تعدی داده، حتی در مورد انسان‌ها هم به کلام نفسی قائل شده‌اند، که این خیلی مشکل ایجاد می‌کند.

گفته‌اند: در تمام جملاتی که انسان به کار می‌برد، چه جمله‌ی انشائی و چه جملات اخباریه، وراء این جمله‌ی لفظی انشائی یک کلام و حقیقتی در نفس متکلم وجود دارد و هکذا جملات اخباریه. مثلاً گفته‌اند: در جمله‌ی انشائی در جایی که مولا به عبدش می‌گوید: «ادخل السوق و اشتري اللحم»، اینجا یک جمله‌ی انشائی‌هی لفظیه و یک کلام لفظی است، اما وراء این جمله، یک حقیقتی در نفس متکلم وجود دارد که می‌گویند: اسم آن حقیقت را کلام نفسی می‌گذاریم.

پس خلاصه‌ی ادعای اینها این شد که:

یک: غیر از کلام لفظی و وراء کلام لفظی، حقیقتی در نفس به نام کلام نفسی هست.

دو: کلام نفسی حقیقتی است قائم به نفس متکلم و این الفاظ مبرز و کاشف از آن حقیقت است.

سه: این حقیقت، حقیقتی است که با طلب، علم و اراده تغایر دارد، این حقیقت غیر از علم است. در جملات اخباریه درست است که، در نفس‌مان علم داریم به ثبوت نسبت بین زید و قیام، اما می‌گویند: کلام نفسی این علم نیست، یک حقیقت دیگری است.

مثلاً در جملات انشائی درست است که مولا، در نفس‌اش اراده کرده که، عبد را مأمور کند که، این عمل را انجام دهد، اما حقیقت کلام نفسی غیر از اراده است. البته بعد روشن می‌شود که این ادعایشان یک لغله‌ی لسان است و تخیلی بیش نیست و حقیقت و واقعیتی به نام کلام نفسی این گونه که اینها بیان می‌کنند نداریم.

تتمه‌ی این بحث را ان شاء الله روز شنبه عرض می‌کنیم.

بحث اخلاقی در باره‌ی قبض‌ها و بسط‌ها در زندگی

حدیثی از امام صادق (ع) بخوانیم ببینیم چه استفاده می‌کنیم؛ «قال الصادق (ع) ما من قبضٍ ولا بسطٍ إلا والله فيه مشیةٌ وقضاءٌ و ابتلاءٌ»، - اجمالاً آن مقداری که از حدیث می‌فهمیم - حضرت می‌فرمایند: هر تنگی، گرفتاری و ضیق و هر توسعه، بسط و گشایش در زندگی، این سه امر در آن دخالت دارد:

1) مشیت خداست، انسان در زندگی مادی یا معنوی دچار تنگی می‌شود، دستش خالی می‌شود، گاهی در مسائل مادی دست

انسان خالي مي‌شود، گاهي هم در مسائل علمي دست انسان کوتاه مي‌شود، يك گرفتاري پيش مي‌آيد كه انسان بايد براي خدمت كردن به پدرش از قم به شهر خودش برود، گاهي اوقات هم يك تنگي‌هاي معنوي است، انسان توفيق نماز شب پيدا نمي‌كند، توفيق روزه و انجام مستحبات پيدا نمي‌كند، توفيق خدمت به مردم پيدا نمي‌كند، تماش از مصاديق قبض است. قبض اختصاص به قبض امور مادي ندارد، در امور مادي، امور علمي، امور معنوي، در همه‌ي اينها قبض وجود دارد.

همچنين «و لا بسط» گشايش هم همينطور است، انسان وقتي از جهت مالي گشايشي براي به وجود مي‌آيد، از نظر علمي امکاناتي براي فراهم مي‌شود، امکان اينكه حضور در درس پيدا كند، با بزرگان اهل نظر نشست و برخاست داشته باشد، خدمت آنها برود، از اين كتاب‌ها و كتابخانه‌ها و اين همه چيزهاي كه امروزه بحمدالله هست استفاده كند، همه‌ي اينها مي‌شود بسط.

در زمان قديم عالمي وقتي به يك كتاب نياز داشته، گاهي به حدّي مي‌رسیده كه، بايد مي‌رفته كتابي را از ديگري مي‌گرفته و به منزل مي‌آورده، شب تا صبح اين را استنساخ كند، يك نسخه از روي آن بردارد، همين بحث طلب و اراده، امام(رضوان الله عليه)، در آن زمان مسئله‌ي چاپ به اين نحو نبوده، بعضي از شاگردانشان مثل والد بزرگوار ما(حفظه الله) از روي نسخه‌ي خطي امام(ره)، از اول تا آخر استنساخ كردند.

يك زماني، زمان قبض مسائل علمي است و يك زماني هم، زمان بسط مسائل علمي است، مسائل معنوي هم همينطور است. امکان اينكه واقعاً انسان در مسائل سير و سلوك قدم‌هايي بردارد، در هر زماني نيست، گاهي اوقات انسان مريض است، گاهي سالم است، جوان يا پير است، گاهي مشكلات دارد.

علي اي حال وقتي انسان فكر مي‌كند، قبض و بسط در همه چيز عالم معنا دارد، اعم از اموي مادي و علمي و معنوي، اجتماعي و فردي.

شما نمي‌توانيد راهي به ما نشان داده و بگوييد: در اين راه فقط بسط يا قبض است، مثلاً در ثروت اندوزي فقط بسط است، نه در همه چيز قبض و بسط وجود دارد.

حال امام صادق(ع) مي‌فرمايد: بايد بدانيم كه در هر قبض و بسطي، اين سه مطلب هست؛ يكي اراده‌ي حق تعالي (مشيت).

يكي هم قضاء حتمي الهي كه، فكر نكنيد اين قابل از بين بردن است بگوئيم: من مي‌خواهم با اين مبارزه كنم و اين را از بين ببرم. سوم ابتلاء و امتحان است.

وقتي كه روشن كرديم همه‌ي امور ما، هميشه در حال قبض و بسط است، حتي همين جسم انسان، تا زماني كه يك كودك است، در حال قبض است، وقتي نوجوان و جوان مي‌شود، در حال بسط است، باز مجدداً مي‌رود در حال قبض. جسم اينطور است، روح، علم و مال اينطور است، در همه چيز قبض و بسط راه دارد.

امام هم مي‌فرمايد: در هر قبض و بسطي امتحان الهي وجود دارد، پس نتيجه مي‌گيريم كه، دائماً در حال امتحان الهي هستيم، در همه‌ي ابعاد وجودي‌مان در حال امتحان الهي هستيم.

گاهي اوقات شيطان انسان را فريب داده و مي‌گويد: امتحان آن وقتي است كه محيط گناهي براي انسان پيش مي‌آيد، چند نفر

غیبت می‌کنند، اینجا اگر انسان ببیند که چکار می‌تواند بکند می‌شود امتحان، این خیلی ساده است. امتحان الهی در همه‌ی جزئیات، شئون و همه‌ی حالات برای انسان وجود دارد، حتّی در حال خواب. در حال خواب هم انسان گرفتار ابتلا است، منتهی آن ابتلاء در حال خواب، ابتلائی است که اثر تکلیفی بر آن بار نمی‌شود، اما اینطور نیست که او را هم استثنا کنیم و بگوییم: انسان در حال بیداری فقط در حال ابتلا است، خود خواب هم همین طور است.

بنابراین انسان باید مقداری این را باور کند و توجه داشته باشد که، در همه‌ی حالات تحت حکومت حق تعالی است و امتحان می‌شود. گرفتاری ما این است که از امتحان غافلیم، مثل ایام درسی که، در ایام معمولی به فکر خواندن نیستیم و شب امتحان مشغول به خواندن و دوره کردن کتاب‌ها می‌شویم، فکر می‌کنیم که وقت گناه فقط موقع امتحان می‌رسد و هنگام امتحان است، این ابتلا و امتحان یک آثار وضعی عجیبی دارد.

اگر کسی که فقیر و دستش تنگ است و خداوند او را امتحان می‌کند، برود به برادرش بگوید که: کمکی به من بکن و او هم کمک کند، اینجا گناهی هم مرتکب نشده، ولی از این امتحان موفق بیرون نیامده است.

خواب معمولی، با خواب غیر معمولی فرق دارد، آن نومی که عبادت است، با نوم غیر عبادت فرق دارد، آن نومی که روح انسان در یک عالم سیر می‌کند، شما نمی‌دانید مردم از حقیقت نوم چقدر غافل‌اند. نوم یک طریق برای عروج روحی و طریقی است که خداوند در اختیار همه گذاشته، آنهایی هم که نمی‌خواهند دنبال سیر و سلوک‌های کذایی بروند، یکی از راه‌های سیر و سلوک‌شان نوم است.

این نوم وقتی که در قبضه‌ی روح قرار گیرد، روح می‌تواند به او جهت دهد. یک کسی خوابش احلام است، یک کسی هم در خوابش خداوند، عوالم و حقایق را به او نشان می‌دهد. افرادی هستند و من سراغ دارم که در عالم رؤیا بهشت و جهنم را، حساب و کتاب را نشان‌شان داده‌اند، اینها آیا ابتلا نیست؟ بله.

علی‌ای حال باید یک مقدار فکر کنیم، همه‌ی حالات انسان در حال ابتلاست و توجه داشته باشیم که، این امتحان از انسان جدا و منفک نمی‌شود و خوشا به حال آن کسی که بالأخره «رحم الله إمرأً عرف قدره» یکی از معانیش این است که، بفهمد در این امتحانات، چطور باید عمل کند، انشاءالله خداوند به همه توفیق عنایت بفرماید.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین